سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 23

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(هذا صراط علي مستقيم) [1]

در تكامل علمي چند شرط مقرر شده است كه اگر اين شرائط موجود باشد كمالات علمي به سرعت و به شدت در پايههاي بلندتري براي متعلم و آموزنده پيدا خواهد شد.

شرط اولي كه در تعليم و تعلم واجب و لازم است اين است كه معلم علاقمند به ترقي و تكامل متعلم و شاگرد باشد. استاد را عرب، معلم ميگويد و شاگرد را متعلم ميگويد. شرط اول آن است كه معلم بايد علاقمند به ترقي و تكامل شاگردش باشد، اصلا دلش بخواهد كه اين را بالا بياورد، عالم و دانايش كند. كه اگر اين شرط نباشد، تعليم و تعلم ناقص خواهد شد و يا اگر حاصل شود بسيار اندك است. معلميكه هدفش از تعليم، حقوق آخر برج باشد اين دلش براي متعلم نميسوزد، ميخواهد شاگرد ياد بگيرد، میخواهد به درك! ياد نگيرد، آخر ماه برسد ايشان دو هزار تومان خود را بگيرند، مثلا.

ولي اگر معلم به شاگرد علاقمند باشد، محبت به او داشته باشد، او ميخواهد مطالب را به هر عبارتي كه هست، با هر تغييري كه هست، با هر لهجهاي كه هست، با هر فرمولي كه هست به شاگرد حالي كند.

من خودم وقتي براي يكي از برادران كوچكم درس ميگفتم، درس ابتدائي، شان من گفتن آن درسها نبود، من خودم رسائل و كفايه و اينها را درس ميگفتم، بنا گذاشتم كه يكي از برادرانم را در ادبيت

عرب را تعليمش كنم، از همان اول امثله و صرف مير گرفتم تا سيوطي و مغني او را آوردم. من ميديدم اين عبارت حاليش نميشود، يك عبارت ديگر، با اين فرم نميفهمد، با يك فرم ديگر، با يك مرتبه نميفهمد، دو مرتبه ميگفتم، سه مرتبه ميگفتم، بالاخره تا حاليش نميشد رد نميشدم، چون به او محبت داشتم، چون علاقه داشتم كه او دانا شود.

اما اگر معلم رسمي و حقوقي باشم، به طريق عادي درسي ميگويم، فهميد، فهميد، نفهميد، به درك النار كه نفهميد، به من چه كه نفهميد؟ ماه تمام شد، ماه به آخر برسد، حقوقم را بگيرم. نوع بچههايي كه در مدارس دولتي ترقي نميكنند براي اين است كه معلمين و دبيرها علاقمند به دانا شدن شاگرد نيستند، عليالرسم يك درسي را ميدهند و ميروند، او فهميد، فهميد، نفهميد هم نفهميد.

به هر جهت،

اين شرط اول است كه بايد معلم علاقه به فهميدن شاگرد داشته باشد.

شرط دوم آن است كه شاگرد هم دوستدار معلم باشد و روي مهر و محبت و علاقه قلبي به حرف معلم گوش بدهد، بناي او هم بر آموختن و آموزش باشد و بناي او هم بر چيز ياد گرفتن باشد، روي علاقهاي كه به معلم دارد. شاگرد اگر به معلمش علاقمند بود، محبت داشت، گوش ميدهد، دل ميدهد به اصطلاح، اما اگر علاقمند نبود، خاصه اگر از معلم بدش آمد، اين معلم اگر بوعلي سينا باشد، اين شاگرد از او بهره برداري نميكند.

اين دو شرط،

شرط سوم: متعلم و شاگرد استعداد داشته باشد، كودن نباشد، به اصطلاح شما هالو نباشد، استعداد گرفتن مطالب را داشته باشد، ظرفيت براي گرفتن مطلب داشته باشد.

اگر اين سه شرط فراهم شد در هر استاد و شاگردي و هر معلم و متعلمي، اين شاگرد به زودي دانا ميشود و دانائيش هم زياد خواهد بود.

حالا بيا:.

معلم پيامبر است، شاگرد علي7 است، معلم، علي7 را مثل جانش دوست ميدارد. اولين صورتي كه به چشم مبارك اميرالمومنين7 جلوه كرد، وقتيكه از خانه كعبه، او را مادرش بيرون آورد، فاطمه بنت اسد3 بعد از دو روز كه از پشت خانه كعبه ديوار شكافته شد و رفت توي خانه و در باز شد و

آمد بيرون و علي7 روي دستش بود، خانه زاد خدا، روي دستش بود، اولين صورتي كه چشم اميرالمومنين7 به آن صورت افتاد صورت مبارك پيغمبر بود.

از آن صلوات‌هاي زوار در رفته، نيم‌شاهي به نظر بنده قيمت نداشت، يك صلوات حسابي بفرستيد.

ميتوانستيد از اول اين‌طور صلوات بفرستيد، چرا آن‌طور فرستاديد تا بنده بی‌ادبي كنم؟ دو تاي ديگر هم همين‌طور بفرستيد.

و اولين چشميكه به صورت اميرالمومنين7 افتاد چشم پيغمبر بود، لهذا سني‌ها به حضرت علي7 كه مي رسند ميگويند: كرم الله وجهه، عمر و ابوبكر را ميگويند: رضي الله عنه، خدا از آن‌ها راضي باشد، معلوم ميشود خرابكاري خيلي كرده اند! دعا ميكنند كه خدا از آن‌ها راضي بشود. اما به حضرت امير7 ميگويند: كرم الله وجهه، خدا صورت علي7 را مكرم و معظم و بزرگوار كرد، زيرا كه چشم پيغمبر به او افتاد.

از آن تاريخ تا نفس آخري كه پيغمبر داشت علي7 را مثل جان در بغل ميگرفت و هرچه داشت ميخواست به علي7 بفهماند.

اولا بدانيد، تربيت خانوادگي علي7 و بلكه تربيت غذائي و بهداشتي علي ابن ابي طالب7 با پيغمبر بود.

من اين‌جا دو سه كلمه‌اي بايد بگويم:

پيغمبر براي علي ابن ابي طالب7 لالايي ميگفت، سرود خواب براي او ميخواند، شيري كه مادرش فاطمه بنت اسد3 می‌دوشيد، آني را كه از پستان در دهان علي7 ميگذاشت هيچ، مازادي را كه ميدوشيد، پيامبر بر ميداشت و به علي7 ميخورانيد. اصلا چي چي بگويم، از مادر مهربان‌تر بود، علي7 را به بغل ميگرفت، سرود خواب برايش ميخواند، لالاي ميخواند، شير به دهان علي7 ميگذاشت، مثل يك پدر مهربان، بلكه از پدر مهربان هم مهربان‌تر، تا علي7 به راه افتاد، به راه كه افتاد همان‌طوري كه جلال الممالك ؟؟؟ 13 ميگويد:

دستم بگرفت و پا به پا برد تا شيوه راه رفتن آموخت

شب‌ها بر گاهواره من بيدار نشست و خفتن آموخت

راستي همين‌طور دست علي7 را ميگرفت و او را با خود راه ميبرد. علي7 كه بزرگ شد، پيغمبر در تمام اسراري كه داشت علي7 را شريك كرد. اين سال‌هاي آخر، قبل از بعثت، از سنه سي و پنج

تا چهل. پيامبر چهل ساله كه بود مبعوث شد، پيامبر راه كوه حراء را باز كرده بود، ميرفت در كوه حراء، جاي خلوتي بود، اصلا خود كوهستان يك عالم روحانيت دارد، من رفته‌ام. در كوه آدم سكني كند، يك روحانيت ديگري دارد، دعا خواندنش، نماز خواندنش، توجهش به خدا قوي‌تر است.

پيغمبر به كوه حراء ميرفت، يك عالم و سر و سري با خدا داشت يك خلوت‌هاي با خدا داشت، به قول درويش‌ها در خلسه ميرفت، حالا من تعبير خلسه نميخواهم بگويم.

در خلوت با خدا راز و نيازها داشت و عوالمي را سير و طي ميكرد. و از عجائب اين است كه پيغمبر فرمودند: سالي كه علي7 متولد شد سال با بركتي براي من بود، ابواب فتوحات غيبيه بر روي من در آن سال گشوده ميشد. و در شب ولادت علي ابن ابي طالب7 فرمودند: تجليات فراواني از عالم غيب بر قلب من شد كه ميگفتند: اصلا ولادت علي7 براي من خير و بركت غيبی و آسماني بود.

علي7 را با خود به كوه حراء ميبرد، آن عوالم سيري كه پيامبر داشت و عوالم خلوتي كه با خدا داشت و عوالم راز و نيازي كه با خدا داشت، تمام اين‌ها را به رخ علي7 ميكشاند. مانند يك استادي كه شاگرد خود را در عمل ببرد به قول شما كارآزمائي، به قول ما تمرين عملي، شاگرد را همراه خود ببرد به عمل بياندازد، اين خيلي در ترقي شاگرد مهم است، تمرين عملي استاد خيلي موثر است، بسيار مهم است. علي7 را با خود ميبرد، و او را در اين خلوات به عمل خلوت با خدا، علي7 را وادار می‌كرد. در آن‌جا تجلياتی بر پيامبر می‌شد، تمام آن تجليات بر علی7 هم می‌شد، شما يك علي7 ميشنويد،

خدا لعنت كند، آتش به روحشان بگيرد كه علي7 را از مقامش در انظار عموم انداختند، آتش به روحشان بگيرد،

اين علي7 يك گوهر عجيبي است. هرچه را كه پيغمبر ميديد علي7 هم ميديد، هرچه كه پيغمبر فهميد به علي7 هم فهماند. خود پيامبر گفت: هرچه را من ميبينم، تو هم ميبيني پسر عمو، او را برداشته برده پشت تلسكوب غيب، خودش رصد و زيج گرفته، ستارههاي غيبي و تلالاهاي ملكوتي را يكي بعد از ديگري ميبيند و علي7 را هم برده پشت آن تلسكوپ و ميگويد: پسر عمو نگاه كن، ببين، در رصدخانه و زيج كوه حراء، پشت تلسكوپ سلوك علي7 را نشانده و او هم حقايق غيبي را ميبيند.

فرمودند: هرچه را من ميشنوم پسر عمو تو هم ميشنوي، هرچه را من ميبينم تو هم ميبيني، الا اين‌كه تو پيغمبر نيستي، من پيغمبر هستم و تو پيغمبر نيستی،

به هر حالت.

بعد هم اول بعثت كه شد، اولين كسي كه دست ارادت به پيغمبر سپرد و ظاهرش را هم با باطنش مطابق كرد، علي7 بود. يك دعايي است، سري از اسرار اعظم در آن دعا است و خصوصيت آن دعا اين است كه علي7 را به اين سِمت معرفی ميكند، ميگويد:

«اللهم اني اسئلك بروح علي ابن ابي طالب7 الذي ما يشرك بالله طرفه عين» [2] ،

علي7 لحظه‌ای شرك به خدا نياورده است.

حديثي اين‌جا براي شما بگويم، چون ميخواهم امروز بحث راجع به اميرالمومنين7 را تمام كنم، از فردا وارد قسمت امام عصر7 بشويم، بعضي احاديث را برای شما بگويم:

يك روزي حضرت ابوطالب7 پيش فاطمه بنت اسد3 آمد و گفت: خانم، آخرش اين بچه يك سر نخي به دست ما خواهد داد، آخرش يك آشوب و انقلابي در مكه راه ميandازد و خون‌ريزي عجيبي به راه ميافتد، حالا علي7 چند ساله است؟ پنج شش ساله است.

فاطمه بنت اسد7 عرض كرد چطوري؟

گفت: اين بچه نمی‌دانم چه دشمني با بت‌ها دارد، اين ميرود به خانه كعبه و وقتي خلوت است، زوار بت و عبده بت، آنجا نيستند، ميرود خودش را به آنجا مياندازد و سنگ بر ميدارد سر و ته اين بت‌ها را ميشكند، ميزند، چشم‌هاي اين‌ها را كور ميكند، لب‌شان را ميتركاند، بت ها را!

عبده بت وقتي ميآيند ميبينند بت‌هايشان سرشكسته است، چه كسي اين كار را كرده؟ كسي را پيدا نميكنند، ذهنشان هم به علي نميرود علي7 بچه ابراهيم7 است، او بت‌شكن بود، اين‌هم همينطور بت‌شكن است.

فرمودند: آخر يك گوشه‌اي كمين ميكنند و اين را پيدا ميكنند و از آن كتك‌هايي كه قريب به قتل و كشتن باشند ميزنند. و اين هم بچه من است، من ناچار هستم دفاع كنم، قوم و خويش من هم با من همراهي كنند، يك جنگ قبيله‌ای بين بنی‌هاشم و ساير قبائل قريش در مكه راه می‌افتد.

با آن بت‌ها چه دشمنی دارد؟

فاطمه بنت اسد3 در جواب گفت: حالا كه گفتي، پس من يك سري از اسرار را بگويم، اين نه حالا دشمن است، از وقتي توي رحم من بود دشمن بود، اين توي رحم من بود، من در خانه كعبه ميرفتم براي عبادت، آخر اين خانه را حضرت ابراهيم7 بنا گذاشته و مليت ابراهيمي7 دارد، براي تعظيم اين خانه براي عبادت ميرفتم، نزديك يكي از اين بت‌ها كه ميشدم دلم به درد ميآمد، واي دلم، واي دلم، از بت دور ميشدم، از خانه بيرون ميآمدم، دلم راحت ميشد.

يك روز عقيل را يا جعفر را برداشتم بردم توي خانه مشغول عبادت شدم، اين بچه هم توي رحم من بود عقيل يا جعفر، ترديد از من است، دستش را روي يك بت گذاشت، از توي رحم صدا زد: آهاي داداش دستت را بردار، آهاي داداش دستت را بردار، از توي رحم من صدا كرد، دستت را بردار.

گفتم: مادر قربانت برود هنوز تو به دنيا نيامده غوغا راه مي‌اندازي؟ وقتی به دنيا بيائي چه ميكني؟

اين را فاطمه بنت اسد3 به ابوطالب7 باباي علي7 گفت.

«لم يشرك بالله طرفه عين»، از آن وقتي كه نطفه‌اش منعقد شد، از آب اناري كه «معرم بن رعيد» ؟؟؟ 22:40 به دعا از عالم غيب از خدا خواست و به ابوطالب7 خورانيد و ابوطالب7 آمد با فاطمه بنت اسد3 نزديكي كرد، و نطفه اميرالمومنين7 از آن آب انار بهشتي بسته شد. از آن وقت تا زماني كه به دنيا آمد و از لحظه‌اي كه به دنيا آمد تا پريشب، آخرين نفسش لحظه‌ای به خدا شرك نياورد.

حالا يك سئوال دارم:

اي مردمان با وجدان، دانشمندان با انصاف. براي پيشوايي و رهبري در راه خداپرستي، اين آدم اولي و سزوارتر است كه پيشوا باشد و دنبالش بيافتيم يا آني كه سي و شش سال بت ميپرستيد؟

ابو بكر!

سي و شش سال ميرفت جلوي لات و عزي و هبل كمر خم ميكرد، السلام عليك ايها اللات، اي عزي، فلان درد را دارم! فلان مرض را دارم، شفايم را بده. سی و شش سال ابوبكر در برابر بت‌ها خم شد و پرستش آن‌ها را كرد.

آن جلد دوش هم مثل جلد اول است، عمر هم همين‌طور.

در رشته خداپرستي، در راه روي صراط اسلام، اي با وجدان، اي با انصاف، اي چيز فهم، او سزاوار است كه پيش بيافتد و ما دنبالش برويم و تبعيت كنيم و او را جلودار خودمان قرار دهيم يا اين يكي؟

گيرم توبه هم كرد، مسلمان هم شد، گيرم مسلمان قلبي هم شد، حال همه اين‌ها را هم بر فرض قبول كنم، آن سوء سابقه سي و شش ساله هيچ اثر در روحش نميگذارد؟ كسي سي و شش سال شراب بخورد، و بعد توبه كند، راستي هم ديگر شراب نخورد، با آن کسی‌كه هيچ شراب به لبش نرسيده، اين دو در پاكي طينت و در صفاي گوهر و در تلولو جوهر و در پيشوايي با هم فرق ندارند؟ وِجدان داري يا خير؟

وُجدان غلط است.

«الذي ما اشرك بالله طرفه عين»، مولودي كه لحظه‌ای به خدا شرك نياورد علي7 بود و اولين كسي هم كه دست بيعت به اسلام و تسليم به رسول خدا حضرت محمد9 سپرد علي7 بود، به اتفاق شيعه و سني، اول زني كه اسلام آورد حضرت خديجه3 مادر فاطمه زهراء3 بود و اول مردي هم كه اسلام آورد علي7 بود.

يك نكته براي شما بگويم، شما را هشيار و بيدار كنم: من بي‌ادبي نميكنم به نويسندگان سني، جسارت نميكنم، فحش به آن‌ها نميدهم، اما حقايقشان را براي شما روشن ميكنم، براي خصوص شما جوان‌ها كه اين‌قدر به كتاب‌هاي سني‌ها اعتنا نكنيد، اين‌قدر فريفته آن‌ها نشويد، حالا خوش قلم باشد، مثل يك خوراكي كه خوش تركيب است اما زهر داخلش است، بايد به خوش تركيبي آن قناعت كرد و زهر را خورد؟ در كتاب‌هاي سني‌ها زهر است، توي نوشته‌جات سني‌ها سم كشنده است، و لو با قلم عالي نوشته باشند، شما نمي‌دانيد چه بي‌حياگري و چه بي‌انصافي ميكنند؟

آن احمد امين، آن يكي ديگر، آن يكي ديگر، آن‌چه افتراء كه خيال ميكنيد به شيعه مى‌بندند، آن‌چه تهمت كه شما تصور ميكنيد به شيعه ميبندند، كانّ در بعضي از نويسندگان بزرگ سني‌ها حيا نيست، مخصوصا مصري‌ها.

حالا يك قصه در همين موضوع براي شما ميگويم:

وزير فرهنگ مصر كتابي نوشت به نام حياه محمد9 كه دو جلد است، اين كتاب كه نوشته شد، طبع شد، پخش شد، من در كتابخانه مباركه آستان رضوي7 در خراسان اين كتاب را ديدم، مولفش دكتر «حسين هيكل» بود. در اين كتاب قصه يوم‌الدار را نوشته است.

قصه یوم‌الدار این است که بعد از آمدن آیه (و انذر عشیرتك الاقربین) [3] که خدا به پیامبر دستور داد که خویشان نزدیکت را دعوت کن و بترسان.

قانون مطلب هم این است که اول آدم نزدیکان خود را دعوت کند، بعد هم دور دست، اهل محلش است، اهل شهرش را، اهل مملکتش را، این قانون طبیعي است.

پیغمبر به حضرت امیر7 فرمودند: برو این‌ها را به خانه خود براي نهار دعوت کن. حضرت امیر7 هم آمدند صدا زدند: ؟؟؟ 29:40 این قانون دعوت از قوم و قبیله بود که بیائید قوم من، قبیله من، یك واقعه است.

ده، بیست سي نفر بنيهاشم جمع شدند. امروز ناهار بیائید خانه ما.

چشم! با سر میروند!

آن روز چهل نفر به خانه حضرت ابو طالب7 ریختند، و قدري گوشت بار کرده بودند، خیلي کم به قدر خوراک چهار الي پنج نفر، نانی هم طبخ کردند. یك معجزه هم از پیامبر آن روز بروز کرد که خودش پاي تنور نشست و هي نان بیرون آورد و هي آب گوشت ریخت و این‌ها هم خوردند، سبیل‌هایشان چرب شد.

عرب‌ها هم که عربي میخورند،

خوردند، بعد پیامبر از جا بلند شد و فرمود: اي خویشان من، عموهاي من، عمو زادههاي من، عمه زادههاي من، من در نظر شما چطور آدمیهستم؟

گفتند: تو پسر خوبي هستي.

آیا از من خیانتي دیده‌اید؟

حاشا و کلا،

محمد امین9 است.

آیا از من دورغي شنیده‌اید؟

گفتند: ابدا.

در چهل سال دوران عمر پیامبر احدي یك کلمه دروغ از پیغمبر نشنیده است، و یك خیانت از پیامبر ندیده است. پس از آنکه دعوي رسالت کرد همه گونه تهمت زدند، ساحرش گفتند، دیوانه‌اش گفتند، از این حرف‌ها گفتند، ولي دزدش نگفتند، مال مردم خورش نگفتند، خائن به نوامیس مردم او

را نخواندند. پیامبر در تمام دوران عمرش يك چشم خیانت به ساق پاي ناموس غير باز نكرده بود، دست خیانت به مال غير دراز نكرده بود.

همه تصدیق كردند كه نه، تو پسر خيلي خوبي هستي، آبروی فامیل ما هستی، آبروي فامیل ما هستي.

مخصوص فرمود: آيا من راست ميگويم؟

گفتند: بله، هرچه بگويي راست است.

فرمودند: اين‌قدر اطمينان به من داريد كه اگر بگويم الان پشت كوه ابو قبيس قشوني آمده و ميخواهد شما را هلاك كند، شما برويد و جلوش را بگيريد، اگر اين را بگويم باور ميكنيد و حركت مي‌كنيد؟

گفتند: بله، صد در صد به گفتار تو اطمينان داريم.

فرمود: اگر من را راستگو به اين مرتبه و پايه ميدانيد يك كلمه راستی ميخواهم بگويم.

بگو: اي پسر عمو، بگو.

فرمود: من پيغمبر خدا هستم و شما را به بندگي خدا دعوت ميكنم، هركس هم اول قبول كند اين سمت و صفت را در من، و با من بيعت كند و به اين سمت دست بدهد، همان جانشين من است.

اين عين عبارتش است: هركس اول دست بدهد به من و به اين ادعا و دعواي من ايمان بياورد، همان جانشين من است. وقتي اين كلمه را گفت، سبيل‌ها پائين افتاد، سرها پائين آمد، كله گندهها بيايند زير بار بچه‌ها بروند؟ بنده زير بار پسرم بروم؟ مرتبه اول، مرتبه دوم، مرتبه سوم،

در هر سه مرتبه علي ابن ابي طالب7 جلو آمد و گفت: يا رسول الله دستت را بده تا با تو بر رسالت بيعت كنم و ايمان به رسالت آورد.

مرتبه اول فرمودند: بنشين، مرتبه دوم فرمودند: بنشين، مرتبه سوم: دستشان را دراز كردند، علي7 با پيامبر بيعت كرد و ايمان و اسلام به رسالتش آورد. حضرت فرمودند، دهانت را باز كن، دهانش را باز كرد، آب دهان مباركش را به دهان علي7 ريختند.

اين‌جا من حرف‌هاي علمي خيلي دارم، نكتهها، رمزها، ولي جايش نيست، كه چه خصوصيتي آب دهان به دهان دارد.

يك مرتبه ابولهب و ديگران، آن‌ها عموهاي پيامبر بودند، رو به ابوطالب7 كردند: ابوطالب7 آهاي داداش! بلند شو دنبال بچه ده ساله‌ات بيافت، يا الله، هرچه مي‌گويد اطاعتش كن. پسر برادر ما

عبدالله چه كار كرد؟ تف به دهان بچه تو انداخت، يا الله بلند شو، برو از اين بچه كوچولو اطاعت كن.

اين قصه يوم‌الدار است و ثابت ميكند كه جانشين پيامبر علي7 است، مثل آفتاب، به قول شما محصلين دو دو تا چهار تا كه ديگر نم به درزش نميرود، اين قصه شير فهم ميكند كه جانشين پيامبر علي7 است، ابوبكر و عمر و عثمان و معاويه و همه را بايد دور ريخت، به صريح كلام خود پيامبر. اين حديث يوم‌الدار است، داشته باشيد.

دكتر حسين هيكل، اين حديث يوم الدار را در كتاب حيات محمد9 در جلد اولش نوشت، به اسناد كتب قديمه و آثار اوليه بزرگان اهل سنت و جماعت، اين كتاب پخش شد.

يك مرتبه، شاهد حرف اين‌جا است.

يک مرتبه غوغا بلند شد:

وا عمراه! وا ابابكرا! وا عثمانا! وزير فرهنگ، تو مذهب شيعه را اثبات كردي، پس مذهب حنبلي، حنفي، شافعي، مالكي، همه اين‌ها غلط است، پس بي‌خود ما زير بار عمر و ابوبكر رفتيم، اين چيست كه نوشته‌اي؟

گفت: من از خانه ننه‌ام كه نياورده‌ام، از خودم كه جعل نكرده‌ام، پيشينيان ما از صدر اسلام، معتبرين از علماء ما و مورخين ما و محدثين ما از صدر اسلام اين را نوشته‌اند، من از كتب معتبره معتمده نوشته‌ام.

گفتند: پس حق با شيعه است.

گفت: خوب باشد.

گفتند: نخير، نخير، آن‌ها هم غلط كرده‌اند اين را نوشته‌اند، تو هم غلط كردي، يا الله برو كتاب را عوض كن.

آقا يك غوغاي وا عمراه انداختند كه اين مرد مستاصل شد و مجبور شد دو مرتبه طبع جديد كند و چاپ جديد كنند و در طبع جديد اين را انداختند،

اين‌طور حق كشند، اين‌طور پا روي حق ميگذارند، (يعرفون نعمه الله ثم ينكرونها) [4] (جحدوا بها و استقينتها انفسهم) [5] با تمام شناسايي و با نهايت بي‌حيايي ميگويند: اين را بيانداز، ميگويد: بزرگان ما در كتب خود نوشته‌اند، ميگويند: آن‌ها غلط كردند، مگر هر حرفي را بايد نوشت، بر

فرض واقعیت هم داشته باشد، نباید نوشت، چون ما دنبال ابوبکر هستیم، اگر چنان که او درست باشد دیگر باید ابوبکر را رها کنیم،

این‌ها این‌طور هستند، سني‌ها این هستند.

فهمیدید؟

خوب،

علي7 را پیامبر دوست میداشت، تربیتش هم مي‌کرد با خودش هم او را به کوههاي حراء میبرد، در آن انجمن‌هاي سِري که بین او و خدا بود، احد و احمد9 با هم خلوت داشتند، در آن انجمن‌های سري علي7 هم بود.

يك شعر یادم آمد به عشق امیرالمومنین7 بخوانم. من در دو جا حالم منقلب میشود: یکي وقتي فرو میروم توي حالات امیرالمومنین7 نمي‌توانم خودم را کنترل کنم. یکي هم وقتي بیوگرافي آن بزرگواران، پدر زن‌هاي پیغمبر را میگویم آن‌جا هم دیگر بي‌طاقت میشوم. در عمرم دلم میخواسته يك دهه عمریه‌اي، يك مسلماني منعقد میکرد و من ده شب به نام نامي و بیوگرافي گرامی حضرت عمر بن الخطاب و حضرت ابوبکر سخنراني میکردم، دلم میخواست.

حالا براي آن‌که من يك شعر به نام مرتضي علي7 بخوانم شما هم يك صلوات به ما کمك کنید.

مهمان چون شد نبي به معراج　　　　گفتند که میزبان تو بودي

گر این نبود به قاب قوسین　　　　آواز تو را چرا شنیدي

گر این نبود، یعنی اگر این درست نیست.

حدیث را علامه مجلسی در بحار گفته است و مرحوم فیض قدس سره در تفسیر صافي فرموده‌اند، ظاهرا در وافی هم باشد، اما آن‌که الان یقیني‌ام است تفسیر صافي و علامه مجلسي هم در بحار.

که پیامبر وقتي به مقام قاب قوسین رفت و خلوت بین خدا و پیغمبر شد، سخناني رد و بدل شد، صدا، صداي علي7 بود، پیامبر به خدا عرض کرد: تو با من حرف میزني یا علي7؟ خطاب آمد: من حرف میزنم اما چون تو علي7 را خیلي دوست میداري به آهنگ و لهجه علي7 با تو حرف میزنم، این حدیث است.

چون علي7 محبوب تو و من است، و میدانم به علي7 عشق داري، من به لهجه و آهنگ علي7 با تو حرف میزنم.

این است که این شاعر هم میگوید:

مهمان چون شد نبي به معراج　　　گفتند که میزبان تو بودي

گر این نبود به قاب قوسین　　　آواز تو را چرا شنیدي

مولا

عقل از صفت تو مات و مبهوت　　　کارت به چه صورتت سرودي

این شعر آخري هم يك دنیا معرفت دارد، دیگر نمیتوانم شرح بدهم، من وقت ندارم:

روزی که قلم گرفت معبود　　　لوحش دل مرتضی علی7 بود

به عشق علي7 يك صلوات بلند بفرستید،

في الجمله، در خلوات، در جلوات، در مجالس سري بین خدا و پیامبر علي7 هم راه دارد، در تمام این مراحل پیامبر او را برد، از عشقي که به او داشت. تا آخرین نفس هم گفت: کفهاي کنار لب من را بلیس،

در این هم اسرار است، در این هه مطالب علمي و عرفاني زیادي است، حالا پیش‌کش شما، وقت نیست.

آخرین کفي که در هنگام مردن بر لب پیامبر بود، علي7 آن کف‌ها را لیسید.

يك حرفي این دراویش میزنند و غلط است: شارب‌ها را و سبیل‌هایت را، آب خور میاندازي! مومن مکروه است، بزن. میگوید: نه، آب‌خور، مهر است.

چرا مهر است؟

چون آب خور مولا علي7 مهر است.

اولا این دروغ است، آب خور مولا علي7 از کجا معلوم که تا بالاي لبش آمده بود؟

«کان وافر السبله»،

رفقاء این نکته را یاد بگیرند، علماء تشریف دارند، سبیل علي7 پرپشت بود، نه این‌که آب‌خورش روي لبش بود. فرق است بین این‌که آب خور روي لب پائین بیاید یا سبیل پر پشت باشد. سبیل علي ابن بي طالب7 خیلي پر پشت بود، خیلي پر هیبت بود. بعضي‌ها سبیل‌هایشان باریك است، مثل قیطون میماند، بعضي‌ها سبیل‌هایشان از ریسمان هم کلفت‌تر است.

«كان وافر السبله»،

نه اين كه آب خور باشد.

حالا،

فقرا به عشق مولا ميگويند: آب خور مولا مهر بود، ما هم آب خورمان بايد مهر باشد،

اولا دروغ است، آب خور مولا مهر نبود.

بعد ميپرسي چرا مهر بود؟

ميگويند: چون آب ناف پيامبر را مكيد، آب توي ناف پيامبر جمع شده بود مولا هم مكيد، و لذا آب خور را مهر كرد، آن مويي كه به ناف پيامبر خورده است تا آخر عمرش نزد.

اين دروغ است، همه‌اش دروغ است، هم مكيدن آب ناف پيغمبر دروغ است هم مهر بودن آب خور مولا دروغ است.

در چشم‌هاي پيامبر اين گودال چشم پيامبر از آب غسل قدري مانده بود، علي ابن ابي طالب7 آن‌ها را با زبان مباركش ليسيد، كف‌ها را هم از كنار لب پيغمبر مكيد، اگر ته پياله‌اي هم از علوم پيامبر مانده، آن ته پياله هم رفت، همه رفت توي اميرالمومنين7.

كمال علاقه را پيامبر به علي7 داشت، علي7 هم كمال علاقه را به پيامبر داشت، از باباى خود بيشتر دوستش ميداشت، جانش را قربان پيغمبر ميكرد.

خودش ميگويد: «كنت اتبعه اتباع الفصيل لامه» [6] مثل بچه ناقه، پيروي مادرش را مي‌كند.

همه انواع حيوانات بچههايشان تابع مادر هستند، ما هم همين‌طور، اول امر ما هم دنبال سر مادر هستيم، هر كار مادر ميكند ما هم ميكنيم. دخترها كه به طريق اولي، شش دانگ مقلد مادر هستند، مثل ميمون هستند، ما پسرها هم همين‌طور هستيم، مقلد مادر هستيم، در سن يك سالگي، دو سالگي، سه سالگي، چهار سالگي، همه حيوانات بچه‌هايشان اين‌طور هستند، خصوص ناقه شتر، او تقليد بچه‌اش از مادرش، ديگر حد اعلا است.

من يك وقتي مشغول زراعت‌كاري بودم، هفت سال بعد از واقعه مسجد گوهرشاد مشهد رفتم و مشغول كشاورزي شدم، در خيلي چيزها سر رشته دارم، دامداري، باغداري، آب قنوات، زراعت كاري، صيفي، سفيد برگ، سبز برگ، همه را بلد هستم. يك وقت به فكر افتادم كه حضرت امير7

میفرماید: «اتباع الفصیل لامه» بچه شتري كه تازه از شیر او را بریده باشند، پیروي مادر را میكند، چه خصوصیت دارد كه حضرت امیر7 این را براي مثال آورده است؟

شترها مي آمدند، گندم‌هاي ما را بار میكردند و به مشهد میآوردند، از چند فرسخي كه مزرعه من بود. یك روز رفتم توي این نكته، یك شتري زائیده بود، بچه یك ساله و نیم داشت، من به این بچه شتر و مادرش نگاه كردم، دیدم مقلد محض مادر است! مادرش، همچنان میكند او هم همچنان می‌كند، این‌طوري میكند، او هم این‌طوري مي‌كند، مادر هروله میكند، او هم میكند، بي‌حساب، حساب ندارد تنوع حركات این فَصیل، فقط تقلید محض از مادر است و در سایر حیوانات این اندازه تقلید طفل از مادر تا به این پایه نیست.

آن وقت فهیمدم سر این كه امیرالمومنین7 فرمودند: «كنت اتبعه اتباع الفصیل لامه»، من پیروي پیغمبر را میكردم آن‌طوري كه بچه ناقه از شیر گرفته شده پیروي از مادرش میكند، فهمیدم چرا امیرالمومنین7 این را براي مثال انتخاب كرده است.

یعني یك سر مو از پیروي پیامبر تخطي نكرد.

یك روز سوغاتي براي امیرالمومنین7 آوردند، امیرالمومنین7 سوغاتي را رد نمیكرد، یك سوغاتي خوراكي خیلي خوبي براي او آوردند، مثل شیره‌اي كه قدري سفت باشد، حال چي بود نمیدانم، خوراك خوبي بود، اصحاب هم دور حضرت بودند، فرمودند: بخورید خدا رسانده است،

مال خدا را با بندگان خدا باید خورد. فهمیدید پولدارها؟ آني كه خدا به شما میدهد، با بندگان خدا بخورید، لذت بیشتري هم دارد.

فرمودند: همه با هم بخوریم، خود حضرت دست مبارك را بالا زدند، انگشت‌ها را زدند به غذا، اصحاب هم، یا الله، حمله شروع شد، از اطراف هجوم آوردند، مثل ملخ كه بالاي گندم هجوم میآورد، مثل سار كه حمله میكند به انگورها، هنوز امیرالمومنین7 به دهانشان نرسیده آن‌ها غورت دادند و بلعیدند. حضرت امیرالمومنین7 به نزدیك لب بردند و نخوردند، برگرداندند و ریختند در كاسه، اصحاب گفتند: یا ابالحسن7، یا امیرالمومنین7 چرا نخوردي؟ اگر حرام یا مكروه یا غیر جایز بود، چرا به ما امر فرمودي تا بخوریم؟ فرمودند: نه، نه حرام است و نه مكروه، ولي من نزدیك لبم كه آوردم، دیدم از این خوراك پسر عمویم پیامبر در دوران عمرش نخورده است، نخواستم خوراكي را كه او نخورده است من بخورم.

این‌طور پیرو پیغمبر بود، این‌طور فاني در پیغمبر بود، این‌طور مطیع پیغمبر بود، آئینه تمام‌نمای سر تا پا نماي پیغمبر بود.

حالا،

ما در آین آئینه صورت پیامبر را زیارت کنیم یا در آئینه کثیف ابوبکر؟ یا در آئینه کدر عمر، عثمان را که ولش کن، بچه حاجي عیاش! او اصلا داخل موجودات نیست، او پول بگیرد تا بخورد عیاشي کند، کیافي کند، سه تار بزند، او را به حساب نیاورید، عمده شیخین هستند.

در آئینه کدر ابوبکر آن جمال معنوي پیامبر نمایان است یا در آئینه کدر عمر یا در این آئینه متجلي متلالا سر تا پا نمایي که از اول عمر تا آخر عمر محاذات با وجهه معنوي پیامبر داشته است، کدام یکی؟

اهل وجدان قضاوت کنید، مردم با انصاف قضاوت کنید.

آیا دیگر حرف عمر و ابوبکر هم قیمتي دارد؟ اصل خودشان قیمت ندارند تا چه برسد به حرف‌هایشان، خودشان قیمت ندارند تا چه برسد ما بخواهیم پیشوا کنیم، به پسواهاي این پیشوا باید گفت: اشتباه کرده‌اید.

سنایي میگوید:

رو مدینه علم را برجو پس در وي خرام　　　زشت باشد خویش را چون حلقه بر در داشتن

این مطلع قصیده‌اش است، میگوید تا آن‌که میگوید:

آنکه او را بر علي مرتضي خواني امیر　　　کافر هم گر میتواند کفش قنبر داشتن

کسی‌که امیرالمومنین7 میگویی و علي7 را پاي منبرش مینشاني،

کفش قنبر را نمیتواند جفت کند، چرا؟ چون قنبر يك چشمه‌اي است که اتصال به اقیانوس پیدا کرده است و آب دارد، اگر چشمه کوچك اتصال به اقیانوس پیدا کرد آب آن قطع شدني نیست، قنبر يك چشمه کوچولو است اما اتصال به اقیانوس علي7 پیدا کرده است. چشمه آبي است که خشك شدني نیست. این‌ها چه میگویند؟ این‌ها به چه کسي پیوند کرده‌اند؟

آن‌که او را بر علي مرتضي خواني امیر　　　کافر هم گر میتواند کفش قنبر داشتن

يك شعر دیگرش هم بخوانم: حالا که آمدیم توي شعر:

مر مرا باوز نمیآید ز روي اعتقاد　　　حق زهرا3 خوردن و دین پیامبر داشتن

عصاره کنم، مبحث خودم را قطع کنم.

پیامبر معلم و عاشق شاگرد خود است، شاگرد، متعلم فاني در معلم است، از عشق بالاتر است و به فنا رسیده است. جاي پیامبر خوابیدن، جان را روي دست گرفتن و در طبق اخلاص گذاشتن و فداي پیغمبر کردن براي علي7 آب خوردن بود. سه سال حضرات خوردند و لمیدند، علي7 جان داد. سه سال اهالي مکه مبارزه اقتصادي با پیامبر و هفتاد نفر یا هشتاد نفر یاران پیغمبر کردند، امیرالمومنین7 می‌فرماید: «قطعوا ان المال ؟؟؟ 59:10» گفتند: حق خرید و فروش با پیامبر و اصحابش را ندارید، هرکس گندم به این‌ها بفروشد سر او را میبریم، هرکس يك جرعه آب به این‌ها بدهد سرش بریده میشود، هرکس با این‌ها معامله کند، حق ندارید با اینها معامله کنید، حق ندارید حرف بزنید، حق ندارید جنس بدهید، هرجا دیدید سر آن‌ها را به تیر باید بزنید.

حضرت ابوطالب7 يك شعبي داشت، دره کور را عرب شعب میگوید که الان آن شعب داخل مکه شده است، مکه عمران و آبادي آن زیاد شده و از شعب هم رد شده است، حالا آن دره هم داخل شهر مکه شده است، شعب ابوطالب7.

ابوطالب7 گفت: عمو جان، خواستي بیا، جاي تو دیگر توي مکه نیست خطرناك شده است، پیامبر را با یارانش برداشت و به شعب برد. سه سال در شعب بودند،

خوب،

این‌ها نان میخواهند، آب میخواهند، فرض این است که معامله خرید و فروش با این‌ها قدغن شده است.

حضرت ابوطالب7 آشنا داشت، ابوطالب7 شخصیتي بود خیلي مهم بود، رفیق و دوست هم زیاد داشت، علاف، خواربار فروش، عطار، بقال، از این‌ها رفیق داشت، پول هم پول حضرت خدیجه3 بود.

لو لا ؟؟؟ 1:00:30 لجلت قدرته

واقعا جل جلاله الپول! پول همه جا کار می‌کند،

آن وقت علي7 را میفرستاد، شاهد این است.

علي7 پنهانی میآمد، با نهایت خطر میآمد در مکه جنس را از آن‌هایي که آشناي بابایش بودند میخرید، به دوش می‌انداخت، زور علي بن ابیطالب7 این حرف‌ها نبود، چهل الی پنجاه من بار

براي علي ابن ابي طالب7 اصلا هيچ نبود. يك اسبي را حضرت بلند كرد، زور بازوي علي بن ابيطالب7 از اين حرف‌ها نبود،

اي شيعه علي7! شيره هستيم ما! ما براي ران مرغ را از توي قابلمه بلند كردن استاد هستيم.

بگذريم،

اين بارها را به دوش ميگرفت و با جانش بازي ميكرد، ميآورد، آقايان بخورند، گردن كلفت‌ها، همين ابوبكر و همين عمر، و پيروانشان، آنجا لميده بودند و غلطيده بودند بي‌كارهاي بي‌عار. علي7 جانش را به خطر بياندازد، برود براي اين‌ها خواربار از مكه بردارد با كمال ترس و لرز، اگر يك نوبت علي7 را ميديدند او را سوراخ سوراخ ميكردند، تكه تكه‌اش ميكردند، با جانش بازي ميكرد، خوار و بار را ميآورد تا اين‌ها زهرمار كنند. آن وقت شب‌ها هم جاي پيامبر ميخوابيد، ابوطالب7 خيلي علاقه به پيغمبر داشت.

من بعد از پيغمبر و اميرالمومنين7 آن‌قدري كه به حضرت ابوطالب7 اخلاص دارم به هيچ‌كسي آن‌قدر اخلاص ندارم، اين را بدانيد. من ابوطالب7 را جوان‌مرد قريش ميدانم، من ابوطالب7 را ولي خدا ميدانم، اين مزخرفات كه سني‌ها نوشته‌اند كه ابوطالب7 ايمان نياورد اين‌ها مزخرف است.

بگذرم،

سه سال شب‌ها علي7 جانش را فداي پيغمبر ميكرد، روز هم جانش را فداي پيامبر و اصحاب پيامبر9 ميكرد، آن‌ها ميخوردند،

اي مردم با وجدان، اي با انصاف مردم، آيا كسي كه راجع به يك موسسه‌اي اين‌چنين فداكاري كند، اين اولي به رياست و زمامداري آن موسسه است يا كلاش‌هاي بخور، بي‌عار، بي‌كار، كدام يك؟

موسسه‌اي كه اين آدم سه سال، شب جانش را فدا كرده و روز جانش را فدا كرده است، كار به جنگ‌ها نداريم، در احد چه كرد در خيبر چه كرد در خندق چه كرد، در حنين چه كرد، آن‌ها به جاي خود، در بدو اسلام كه اسلام در نهايت ضعف است و اميد پيشروي يك در صد است، اين‌طور جان نثاري كرد تا اين موسسه رونق و روغن گرفت، اين احق و سزوار به رياست موسسه بعد از پيامبر است يا ابوبكر و عمر؟ بخور و بخواب‌ها؟

اين سوراخ سوراخ شده در راه اسلام، آن‌ها بدن مباركشان مثل نقره خام، بدنشان يک سوزن هم نخوره است، اين بيش از ده هزار مرتبه جان در راه اسلام داده است، آقايان يك مرتبه هم در محل

خطر نيامدند، آن‌ها اولي هستند يا اين؟ آخر انصاف هم يك چيزي است، سپاسگزاري حق است، نعمت نگهداري، حق نمک شناسی، حق خدمت نگه داشتن، اين خودش عاطفه‌اي از عواطف انساني است.

به هر حالت بگذرم،

علي7 فاني در پيغمبر، پيغمبر عاشق علي7 است، معلم عاشق شاگرد، شاگرد فاني در اوستا،

مدت چقدر؟

مدت سي و هفت سال او عاشق، اين فاني، او دلش ميخواهد هر چه دارد به اين تلقين كند، او هم دلش ميخواهد هرچه كه او دارد بگيرد، استعداد هم در درجه يك، (تعيها اذن واعيه) [7] .

يك روز پيغمبر دست روي سر اميرالمومنين7 گذاشتند و دعا كردند كه:

خداوند متعال اين مغز تو را نگه بدارد و قوه حافظه تو مصون و مامون باشد،

حضرت امير7 فرمودند: از آن تاريخ هرچه شنيدم هيچ چيزش از خاطر من محو نشد،

(تعيها اذن واعيه) در تفاسير دارد «اذن واعيه» گوش شنوا، گوش شنواي علي بن ابيطالب7 است هرچه پيغمبر9 به او داد، او هم گرفت.

ميرفت سفر، آيه نازل ميشد، پسر عمو جان، اخي، برادرم، علي7 جانم بيا، اين آين آمد براي اين كار هم آمد، معنايش اين است، هدفش هم اين است. تمام جزئيات را به علي7 ميگفت. آقايان در خانه خود آن‌جا لميده بودند.

يك آيه از آيات قرآن به ظاهرش، و باطنش،

گوش ميدهيد فضلايي كه اهل اين اصطلاحات هستيد.

يك آيه از آيات قرآن به ظاهرش، به باطنش، به تنزيلش به تاويلش، به استعارهاش، به كنايه‌اش، به اشاره‌اش، به رمزش، به بطنش، به تخومش، به معطلش، از علي7 مفقود نشد، يك آيه از علي7 گم نشد، همه را گرفت. يك آيه به اين‌طور را نه ابوبكر، نه عمر، نه عثمان نه آن‌هاي ديگر، نه ابوعبيده جراح، نه سعد وقاص، چهارده نفر جمهوري طلبي كه در روز عيد غدير پاي منبر پيامبر كميسيون كردند، اركان اوليه جمهوري طلب و آن تاريخ گفتند: استبداد غلط است و گفتند: سلطنت و رياست مسلمين به نص پيامبر معنا ندارد، بايد حكومت ملت بر ملت باشد،

آن چهارده نفر آن‌جا با هم قرار داد کردند که پیامبر که از دنیا رفت همه را به هم بزنیم، ملت باید تعیین کند رئیس خودش را! این چهارده نفر يك آیه از آیات قرآن را به این طرزي که من الان گفتم، تنزیلش، تاویلش، تخومش، مطلعش، باطنش، ظاهرش، رمزش، اشاره‌اش، کنایه‌اش، استعاره‌اش، مجاز و قرائن مجازش را، يك آیه را به این ترتیب نه ابوبکر، نه عمر، نه سعد وقاص، نه ابوعبیده جراح، نه زید بن ثابت نه دیگري، احدی بلد نبود.

همین عباراتي هم که من گفتم، همین کلماتي که گفتم، همین را نه ابوبکر میفهمید، نه عمر میفهمید، نه عثمان، نه آن یکي دیگر و نه آن یکي دیگر، آن وقت قرآن و مسلمان را پیامبر به چه کسي باید بسپارد؟ چه کسي باید قرآن را بدست بگیرد و چه کسي باید زمامدار پیروان قرآن باشد؟ آن‌ها یا این؟

انصاف بدهید مردم با انصاف، ما با علي7 پسر عمو نیستیم، با ابوبکر و عمر هم پدر کشته نیستیم، ما تابع حق و حقیقت هستیم، ما پیرو علم و منطق هستیم، ما نوکر ملا هستیم،

براي چه شما دست آیت الله العظمي آقاي خوانساري را میبوسید؟ پول به شما میدهد، پست و مقام به شما مي دهد؟

نه، براي آن‌که ملا است دستش را میبوسید، براي آن‌که ملا است و احترامش میکنید براي آن‌که ملا است و تکریمش میکنید، این‌طور نیست؟ ما نوکر ملا هستیم، ما تابع ملا هستیم، هر جا علم بود ما آن‌جا خواستار هستیم.

در خانه ابوبکر و عمر علم که هیچ، آن‌ها بسم الله را هم بلد نبودند، ابوبکر و علم؟ که هیچ، عمر و علم؟

و الله همین عباراتي را که من الان راجع به يك آیه قرآن گفتم نه ابوبکر و نه عمر میفهمند که چي گفتم!

آن وقت بنده بیایم تابع او بشوم! در پیروي قرآن از ایشان تبعیت کنم! یا از آني که يك آیه به تمام این خصوصیات از او پوشیده نبود.

شاه ولایت پناه، خسرو ملك قدم　　　آمده با عقل کل در همه جا هم قدم

خیلي خوب گفته است.

آمده با عقل کل در همه جا هم قدم

کاتب خط وجود، صاحب لوح و قلم   رايت توحيد را كرده ز كيهان علَم

خط وجود، خط هستي را علي7 نوشته است.

رايت يعنی پرچم، پرچم لا اله الا الله.

بر همه كائنات علي ولي النعم   بر سر خوان عطاش خلق جهان ريزه‌خوار

آن وقت ببينيد اين امت جفاكار چه كردند؟ هر وقت بالاي منبر ميرفت ميفرمود: «ما زلت مظلوما» [8] من بعد از مرگ پيامبر خيلي مظلوم شدم، به قدر ريگ‌هاي بيابان به من ظلم كردند، به قدر ستاره‌هاي آسمان به من ظلم كردند.

يك روز يك عربي آمد توي مسجد و داد زد: وا مظلمتا! وا مظلمتا! داد فرياد راه انداخت. حضرت فرمودند: بيا عرب. چي شده؟ گفت: مثلا فلان ظلم به من شده است، پولم را گرفته‌اند. حضرت فرمودند يك ظلم به تو شده است اين‌طور غارغار و دار دار راه انداخته‌اي، به قدر ريگ‌هاي بيابان بر من ستم شده است.

راستي علي ابن ابي طالب7 مظلوم بود، آن‌وقت اين آدم را ببينيد چه تابلويي براي او كشيدند و چه معامله‌اي با او كردند كه تا زمان امام صادق7 قبرش پنهان بود، بچه‌هايش قبرش را آشكار نكردند.

ديروز گفتم: خودش وصيت كرد كه قبر من را پنهان كنيد، اگر اين‌ها خوارج نهروان لعنه الله عليهم و علي من تبعهم تا الان، اگر اين‌ها بدانند قبر من كجا است، مي‌آيند جسد من را در مي‌آوردند و جسم من را در مي‌آورند و آتش ميزنند، اين بود كه قبر اميرالمومنين7 پنهان بود تا زمان امام صادق7.

منصور دوانقي در حيره بود و حضرت صادق7 را به طرف خودش احضار كرد، حضرت كه آمدند در بين راه، از ضريح كه عبور كردند به بعضي از شيعيان خاص الخاص محرمانه فرمودند: قبر بابای من علي7 اين‌جا است و يك زيارتي كردند محرمانه! تا زمان هارون قبر اميرالمومنين7 پنهان بود.

هارون الرشيد در كوفه بود، روزي ميل شكار كرد، سگ شكاري و باز شكاري را برداشت و آمد در بيابان كوفه، چشمش به چند تا آهو افتاد، سگ را رها كرد، باز را هم رها كرد. باز از بالا بر سر شكار ميرود و پر ميزند كه شكار شما آن‌جا است در چشم‌هايش پر مي‌زند تا چشم‌هايش نبيند و كور شود و نتواند راه برود و سگ از پائين مي‌رود و پای شكار را ميگيرد، زخميمكند تا صاحبشان بيايد بگيرد، اين رسمش است، هم سگ دارند هم باز كاري.

سگ را رها كرد، باز را هم ول كرد، آن‌ها به طرف آهوها دويدند، آهوها يك مرتبه رفتند بالاي يك بلندي و خوابيدند، تا دراز كشيدند باز از بالا برگشت و سگ هم از پائين بازگشت،

ده دقيقه‌اي، يك ربعي، آهوها خوابيده بودند بالاي تبه، سگ و باز هم برگشته بودند، آهوها خيالشان راحت شد و پائين آمدند، تا كه از روي تل پائين آمدند، دوباره باز از بالا حمله كرد و سگ هم از پائين حمله كرد، باز اين حيوانات رفتند بالاي تل خوابيدند، باز از بالا برگشت و سگ از پائين برگشت.

سه نوبت اين عمل انجام شد، هارون متعجب شد كه چه خبر است؟ اين چه منظره عجيبي است؟ بگرديد اين اطراف كسي را پيدا كنيد. گشتند پيرمرد دهقاني بود از بني اسد، آوردندش پيش هارون، هارون گفت: روي اين تل چه خبر است؟ چطوري است؟

گفت: براي چه؟

گفت: اين سگ و باز شكاري ما حمله نميكنند و شكار را نميگيرند.

او امان خواست.

هارون به او امان داد.

گفت: حالا كه به من امان دادي ميگويم.

ما از باباهاي خود شنيده‌ايم اين‌جا قبر علي ابن ابي طالب7 است، اين‌جا پناه جن و انس است، اين‌جا ملجا است، هركس پناه به قبر علي7 ببرد، خدا او را در امن و امان نگه ميدارد.

ابن بطوطه در رحله و تاريخ خود نوشته است:

شب بيست و هفتم ماه رجب بنام ليله المُحياء معروف است، از اطراف ممالك، از خراسان، از اصفهان، از فارس، از روم، ميآيند بيماران سخت، مثل فلج‌ها، مثل آن‌هايي كه ديگر راه نميتوانيد بروند، امثال اين‌ها ميآيند و در شب بيست و هفتم ماه رجب در حرم اميرالمومنين7 تا صبح احياء ميدارند، صبح صحيح و سالم از حرم ميروند.

اين را ابن بطوطه در رحله‌اش مينويسد،

ميگويد: سالي كه من به نجف رفتم، يك عده از همين بيماران را ديدم در مدرسه الضياف، مدرسه‌اي است كه هر مهماني كه وارد ميشود سه شبانه روز پذيرائي ميكنند، نان و گوشت و خرما ميدهند، ديدم يك مشت از اين بيماران در مدرسه الضياف لنگر انداخته‌اند، پرسيدم چرا؟

گفتند: ما امسال براي ليله المحياء آمديم، نرسيدم، مانده‌ايم تا ليله المحيا سال آينده برويم داخل حرم اميرالمومنين7.

خدايا به حق امير المومنين7 به حرمت او همه ما را در دنيا و آخرت در پناه اميرالمومنين7 نگه بدار،

همه اين جمع را به زيارت قبرش به زودي مشرف بفرما.

ابتدای نوحه خواني و عزاداري است، سيدها جلو بيافتند و ما هم دنبال سر شما.

برويم به خانه بي‌صاحب اميرالمومنين7، سر سلامتي به بچههاي علی7 بدهيم، مجلس روضه‌خواني در خانه علي7 برپا است روضه‌خوان روضه ميخواند، بچهها گريه ميكنند،

من ميگويم شما هم گريان شويد، روز بيست و سوم است، روز گريه شما شيعه در عزاي پدرتان علی7 است،

روضه‌خوان ام كلثوم3 است، دختر بزرگ فاطمه زهراء3، بچههاي يتيم نشسته‌اند، حسنين8 هم نشسته‌اند،

محمد حنفيه، قمر بني‌هاشم7، بچه‌هاي ام‌البنين3، زن‌هاي ديگر اميرالمومنين7، همه،

بي بي سياه پوش دارد روضه ميخواند.

الا يا عين، جودي و اسعدينا الا فابكي اميرالمومنينا

اهل علم شما می‌فهميد، بلند بناليد،

آی چشمان ام كلثوم3 بيا با من مساعدت كن، با من همراهي كن،

آي چشمان شيعيان شما هم مساعدت كنيد.

ميگويد: اي چشم بيا بر بابام علي7 گريه كن.

الا فابلغ معاويه بن حرب بانا قد فجعنا في ابينا

شعر خيلی است، چند تا بخوانم و گريه كنيد.

آهاي باد! نسيم! هوا، برو به معاويه بگو: چشمت روشن نباشد،

در اين كلمه ناله شما عيب ندارد بلند شود.

برو به معاويه بگو: معاويه بچههاي علي7 يتيم شدند،

واي،

اینجا این دختر براي بابا اینطور گریه میکند، اینطور روضه میخواند،

قربان آن دختري بروم کنار نعش بابا،

«ابتاه انظر الی روسنا المکشوفه و الی عمتی المظلومه»

صدا زد:

برخیز بابا ببین عمهام را تازیانه میزنند.

بحق مولانا و سیدنا امیرالمومنین7 و بابنائه المعصومین: و بمولانا و سیدنا الحجه المنتظر و امامنا الثاني عشر7

با حال تضرع

ده نوبت

یا الله

یکي از برادران ایماني شما که از جهاتي هم حق به گردن شما دارد، حق عبادت مسجد، چهار تا بیمار دارد، اسم نمیبرم تا خلوص شما بیشتر بشود، متوسل و ملتجی به شما شیعه شده است، از خدا شفاي بیماران او را بخواهید، به منظور شفاي این چهار تا بیمار، چهار نوبت آیه (امن یجیب) و یك نوبت هم براي قضاي حوائج دیگر خودتان، پنج نوبت آیه مبارکه را بخوانید، همه یك آهنگ و با صداي بلند بخوانید.

(امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء) [9]

خدایا به حق این آیه، صاحب آیه را که امام زمان7 است به زودي آشکار فرما،

دیدههاي رمق دیده ما را به جمال نورانیاش روشن فرما.

دلهای شکسته ما را در زیارت آن بزرگوار به نشاط و سرور بیاورد.

قلب مطهر آن حضرت را از ما خشنود گردان.

قلب ما و اولاد ما را از ولای آن حضرت مملو و سرشار گردان.

بچهای که ولی امام زمان نباشد به ما نده.

ما را در پناه امام زمان از هر خطا و اشتباه و از هر خطر و صدمهای حفظ بفرما.

همه مسلمانان جهان را در ظل ولای امام زمان از شر کفار و ضر اشرار سیما یهود عنود و نصاری جهود حفظ فرما.

مسلمانان را در عز و رفاه و در امن و امان در عز و جلال نگه بدار.

مشکلات ما را آسان گردان.

گرفتاری‌های ما را برطرف فرما.

بیماران ما را شفا بده.

بیماری نافهمی را از ما دور گردان.

گناهان ما را ببخش.

توفیق تقوی تا پایان عمر طولانی به ما عطا بفرما.

رفتگان و ذوی الحقوق، هرکس به گردن ما حق شرعی و حق عرفی و حق عقلی دارد و از دنیا رفته است رحمت بفرما.

روحانیین گذشته ما را غریق رحمت فرما.

موجودین طول عمر، عز کامل، تایید شامل عطا بفرما.

هرکس در این مسجد بندگی تو را کرده است و از دنیا رفته است، بیامرز.

هرکس به بقا و بنای این مسجد کمک کرده است، و از دنیا رفته است، بیامرز.

حاضرین مجمع ما، غیر از آن‌چه گفتم هر حاجت شرعی دیگر دارند برآور.

عواقب امور را به خیر بگردان.

بالنبی و آله.